



# واژه ایده آلیسم<sup>(۱)</sup>

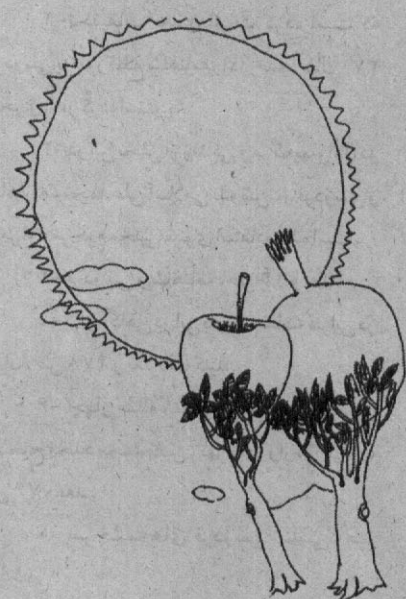
حمید منصوری

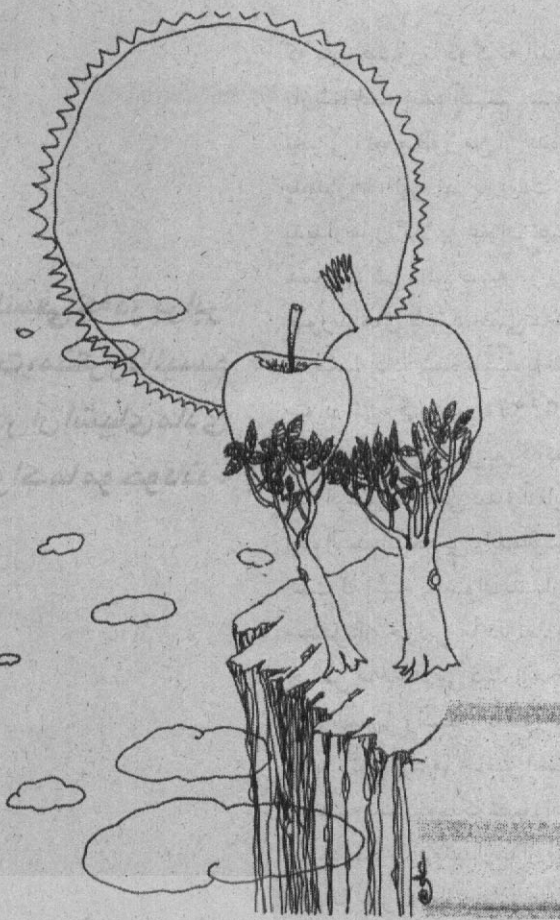
کاهش می یابد تا جایی که فلسفه خود را ایده آلیسم استعلایی یا نقدی یا شکی نامیده است. ولی مقصود او از این نظریه ناشناختی بودن اشیا فی نفسه است. هدف وی این نیست که بگوید به نظر او فقط نفس انسانی و تصورات آن وجود دارد، زیرا چنان که خواهیم دید این گونه تعالیم را مورد انتقال قرار می دهد.

ایده آلیسم به معنای فلسفی آن، نظریه ای است که ذهن و روح را اساس کل عالم می داند. بنابراین ایده آلیسم مخالف طبیعت گرایی<sup>(۲)</sup> است که در آن اعتبار ذهن و روح به ماده یا فرآیند مادی تقلیل پیدا می کند. ایده آلیسم فلسفی در مقابل رئالیسم است «رئالیسم یا مکتب اصالت واقع نظریه ای است که پیروان آن معتقدند وجود عالم خارج امری متمایز از ادراک و تصورات انسان است. یعنی جهان در هستی خود مستقل از ادراک ماست و ساخته و پرداخته ذهن ما نیست. اشیاء در حقیقت و واقع با تصویرهایی که ما به وسیله قوای مدرک خود از آنها می گیریم و بر ذهن می آوریم مطابقت دارند، یعنی جهان خارج همانگونه است که ما ادراک می کنیم. براساس نظر پیروان این مکتب، معرفت عبارت است از ادراک اشیاء به واسطه حواس همچنان که وجود دارند»<sup>(۳)</sup> بنابراین، ایده آلیسم فلسفی که در برابر رئالیسم است، منکر رئالیسم عامیانه<sup>(۴)</sup> است، که در آن اشیا مادی مستقل از ادراک ما موجودند. بعضی فیلسوفان ایده آلیست در شکل ضد طبیعت گرایی آن

کانت کتاب «نقد عقل محض» را که نخستین و مهمترین اثر او در فلسفه نقادی است به سال (۱۷۸۱ م.) منتشر کرد و مشتاقانه در انتظار عکس العمل فیلسوفان و محافل علمی نشست. سالی به سکوت گذشت. و در این مدت، جسته و گریخته شنید، که اهل علم ضمن غامض و دشوار دانستن کتاب «نقد عقل محض» او را ایده آلیست خوانده اند؛ گفته اند کانت سخن تازه ای نگفته و همان ایده آلیسم بارکلی را از نو زنده کرده است. کانت که خود را سزاوار چنین اتهامی نمی دید در مقام دفاع برآمد و در سال (۱۷۸۳ م.) کتاب «پروله گومنا» را که مختصری از «نقد عقل محض» بود به شیوه ای رساتر تألیف کرد. همچنین نظریه خویش را که در ویرایش نخست «نقد عقل محض» ایده آلیسم استعلایی نامیده بود در تمهیدات آن را ایده آلیسم نقادی خواند. او سپس در سال (۱۷۸۷ م.) ویرایش دوم «نقد عقل محض» را به رشته تحریر درآورد و دیربابت ترین بخش های «نقد عقل محض» را بازنویسی کرد و یک بخش دیگر «ابطال ایده آلیسم» را اضافه کرد تا تأکید بر عینیت را قابل قبول تر سازد. بنابراین تاریخچه ایده آلیسم استعلایی کانت به زمان تألیف کتاب گرانسنگ «نقد عقل محض» برمی گردد. «استفاده کانت از لفظ ایده آلیسم در مراحل مختلف تحول فکری او فرق می کند، و این لفظ را به معنای واحد و یکنواخت استعمال نمی کند. اما واضح است که به مرور، اکراه او از این اصطلاح

از دیرباز در تاریخ فلسفه، تفکیک ایده آلیسم - رئالیسم مقبول مورخان بوده است. رئالیسم یا واقع گرایی که مدعی وجود عینیتی خارج از ذهن آدمی به مثابه سوژه (فاعل شناسا) است، در مقابل ایده آلیسم قرار می گیرد که به طور عمومی یا منکر وجود عالم خارج از ذهن است، یا آن را به جایگاهی پست تر از ادراکات و ارتکازات و عوالم ذهنی می نشاند. مقاله حاضر درباره معنای ایده آلیسم کاوش می کند و البته تأکیدش بر مورد خاص کانت است، به عنوان فیلسوفی که تعلق او به جرگه ایده آلیست ها همچنان محل گفت و گو است.





□ «استفاده کانت از لفظ

ایده آلیسم در مراحل مختلف تحول  
فکری او فرق می کند، و این لفظ را  
به معنای واحد و یکنواخت  
استعمال نمی کند. اما واضح است  
که به مرور، اگر او از این اصطلاح  
کاهش می یابد تا جایی که فلسفه  
خود را ایده آلیسم استعلایی یا  
نقدی یا شکی نامیده است.

مقایسه با ذهن و روح غیر واقعی و حتی کم اهمیت،  
تلقی می شود.

در حالی که الاهیون چنین نگرشی نسبت به جهان  
مادی ندارند. این در واقع همان تفاوتی است که بین  
خداگرایان و برخی صور ایده آلیسم وجود دارد. اما  
ادله محکمی وجود دارد که فلاسفه الهی و هر دو نوع  
ایده آلیسم ذهنی و عینی، به عنوان مخالفان  
ماتریالیسم در یک صف قرار می گیرند و جبهه  
واحدی را تشکیل می دهند. از میان خداگرایان  
مکتب همه خدایی<sup>(۶)</sup> (وحدت وجود) بیشتر به  
ایده آلیسم شبیه است تا خداگرایی، بر اساس وحدت  
وجودی چیزی جز خدا وجود ندارد، تنها موجود  
خدا و حالات و صفاتش است. بنابراین، جهان  
مادی را باید ظاهر یا نمود خدا در نظر آوریم. اما  
برعکس از منظر خداگرایان فلسفی، جهان مادی  
از جمله آفریده های خداست و اگر چه جلای از خدا وجودی مستقل  
ندارد، لیکن صفت یا ظاهر او نیز نیست.

به هر صورت چنانکه بیان شد، آنچه موجب  
می شود که ایده آلیسم و فلسفه الهی و نظریه وحدت  
وجود در یک صف قرار گیرند، مخالفت آنان با  
ماتریالیسم و اعتقاد به نظریات متافیزیکی است که  
پایه و اساس باورهای دینی است.

تاریخچه ایده آلیسم

لفظ ایده آلیسم به عنوان یک اصطلاح فلسفی در  
قرن هیجدهم مورد استفاده قرار گرفته است.  
اولین بار این لفظ درباره «لایپ نیتز»<sup>(۷)</sup> به کار رفت  
و آن را در مقابل ماتریالیسم قرار دادند. لایپ نیتز در

با رئالیست عامیانه مخالف نیستند، بنابراین  
می توانند ایده آلیست فلسفی و رئالیست  
معرفت شناسانه باشند. اغلب براهین ضد رئالیسم  
عامیانه برای اثبات ایده آلیسم فلسفی یا متافیزیکی  
استفاده می شود. ایده آلیسم ذهنی عنوانی است  
برای آن نوع ایده آلیسمی که مبتنی بر استدالات  
معرفت شناسانه ضد رئالیسم است و عنوان  
ایده آلیسم عینی به نوعی ایده آلیسم گفته می شود  
که با طبیعت گرایی مخالف است بدون این که با  
رئالیسم مخالفتی داشته باشد.

بر اساس همین تعریف از ایده آلیسم است، که  
نمایشمندان می گویند، نظریات خداگرایی  
فلسفی<sup>(۵)</sup> (الاهیون) نیز یک نوع ایده آلیسم است.  
طبق این نگرش فلسفی، خدا روح کامل ازلی است  
که ماسوی الله را آفریده است و در مقایسه با اشیای  
مادی که مخلوق اویند اولویت و تقدم دارد.  
مارکسیست ها بر این باورند که در اصل فقط دو  
سیستم فلسفی مهم وجود دارد، ایده آلیسم که مطابق  
آن ذهن و روح در عال مقدم اند، و ماتریالیسم که بر  
اساس آن تقدم با ماده است. البته تقدم را نباید به  
عنوان تقدم زمانی در نظر گرفت، بلکه بیشتر به معنای  
اساس و بنیاد ملاحظه می شود. هر چند تعریف  
مورد نظر فیلسوفان مارکسیست، با مطالب بالا  
سازگار است، اما الاهیون به آن اعتراض دارند. تنها  
اعتراض فلاسفه الهی این است که مایل نیستند  
ایده آلیست خوانده شوند، زیرا در مکتب  
ایده آلیسم، جهان مادی تحقیر می شود و آن در

اثر معروف خود «تحقیقی نو درباره فهم انسانی»،  
دانشمندانی همچون اپیکور<sup>(۸)</sup> و هابس را که  
می پنداشتند، روح مادی است مورد انتقاد قرار داد.  
و بر این عقیده بود که در سیستم فلسفی اش جوانب  
مثبت نظریات اپیکور و افلاطون را به عنوان  
معروفترین ماتریالیست و بزرگترین ایده آلیست،  
ترکیب کرده است. بر این اساس لایپ نیتز را  
ایده آلیست نامیدند و او در زمره ایده آلیست ها قرار  
گرفت، یعنی در صف فلاسفه ای قرار گرفت که مانند  
افلاطون به یک مابعدالطبیعه ضد ماتریالیستی معتقد  
بودند.

این اصطلاح (ایده آلیسم) سپس درباره اسقف  
اعظم جرج بار کلی به کار رفت. این بار ایده آلیسم  
درباره نظریه ای به کار می رفت که بر اساس آن «در  
جهان چیزی شناخته نمی شود، یا وجود ندارد،  
به جز تصورات در ذهن مدرک» خود بار کلی  
اصطلاح نامادی گرایی<sup>(۹)</sup> را برای فلسفه خود  
برگزید، نه لفظ ایده آلیسم را. کریستین ولف  
(۱۷۵۴ - ۱۶۷۹) یکی از پیروان لایپ نیتز معتقد  
است: نامادی گرایی در مقابل ایده آلیسم و  
ماتریالیسم و شکاکیت است، و هر سه این نظریات  
را باطل می داند. «دیدرو» (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳) در  
سال (۱۷۴۹) نوشت، ما آن فیلسوفی را ایده آلیست  
می نامیم، که، جز وجود نفس خویش و تصوراتی  
که پی در پی در آن پیدا می شود چیز دیگری را مسلم  
نمی انگارند. این نگرش را که در آن هستی به فکر

شخصی بازگردانده می شود، به اصالت ذهن یا اصالت شخصی و وجدان فردی خود (Solipsism) معروف است و امروز خودمحوری (Egoists) یا ایده آلیسم ذهنی نامیده می شود. «نظریه ای که به عنوان نتیجه منطقی ناشی از خصیصه ذهنیت شناخت عنوان می شود، عبارتست از تأکید بر این که «من فردی» که از آن آگاهی دارند با تغییرات ذهنی اش تمام حقیقت است و دیگر «من»ها که به صورت تصور است، هستی مستقل بیشتری از اشخاص رؤیای ندارند، یا لاقابل باید قبول کرد، که اثبات مخالفش غیرممکن است» (۱۰).

منظور از این قول اخیر، این است که وجدان فردی را تنها وجود واقعی بیانگراند، و وجود هر چیزی دیگر را به تصوراتی که در حول وجدان خود فرد دوران دارد، تاویل نمایند. «البته فیلسوفان بزرگی که به اصالت معنی قائل بوده اند، همیشه از این که مبدا قول اینان چنین تاویل شود برحذر بوده اند و تصریح کرده اند که وجدانی که جهان متعلق بدان است وجدان فردی نیست. بلکه ذهنی کلی غیرشخصی است، انسان به طور عام است یا به اصطلاح کانت ذهن استعلایی است ولی به وجود وجدان های فردی نیز پی می بریم» (۱۱).

این نظریه که، واقعیتی جز تصورات وجود ندارد را ایده آلیسم افراطی می نامند و چنین نقل می کنند «ویل دورانت؛ مورخ متفکر معاصر آمریکایی می نویسد: دمکریتوس حدود (۴۶۰-۳۷۰ ق م) با بحثی که در باره چگونگی شناخت کرد، پایه ایده آلیسم را نهاده است. وی چنین اظهار عقیده کرد که محسوسات (رنگ، مزه، وزن، گرمی، سردی...) در عضو حساس است، نه در شیء محسوس. معنای این سخن آن است که چون انسان این امور را احساس می کند، وجود دارند» (۱۲) براساس همین دیدگاه است که برخی ایده آلیست ها می گویند، بعضی مردم پاره ای از رنگ ها را یا تمام رنگ ها را نمی بینند، اگر همه انسان ها چنین بودند دیگر رنگ وجود نداشت، به همین قیاس ماده، زمان و مکان همه ساخته ذهن انسان هستند، ماده امری است که از راه حواس به ذهن می آید و ذهن بدان معنی می بخشند. زمان آنست که ذهن ما بخشی از سرگذشت خود را به قبل و قسمتی را به بعد تقسیم می کند. مکان چیزی جز شش جهت (بالا، پایین، چپ، راست، مقابل، پشت سر) اینجا و آنجا و دور و نزدیکی نیست و اینها همه را ذهن درمی یابد و می سازد.

ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴ م) در کتاب معروف خویش «نقد عقل محض» که به سال

## □ ایده آلیسم فلسفی که در برابر رئالیسم است، منکر رئالیسم عامیانه است، که در آن اشیای مادی مستقل از ادراک ما موجودند.

(۱۷۸۱) منتشر شد، ضمن تعریف ایده آلیسم و بیان اقسام آن، نظریه خود را ایده آلیسم استعلایی، و سپس در تمهیدات که به سال (۱۷۸۳) تألیف شده ایده آلیسم نقادی، نامید. کانت، مبنا و اساس گرایش به ایده آلیسم را که در صفحه (۳۴۴) کتاب «نقد عقل محض» ترجمه کمپ اسمیت آورده است) این استدلال می داند که «آنچه وجودش را فقط به عنوان علت دریافت های حسی داده شده، می توانیم استنتاج کنیم، وجودی مشکوک دارد. همه پدیدارهای بیرونی به گونه ای هستند که وجودشان بی واسطه، دریافت نمی شود، بلکه ما فقط می توانیم آنها را به عنوان علت دریافت های حسی داده شده نتیجه گیری کنیم. بنابراین وجود همه موضوعات حواس بیرونی مشکوک است.» (۱۳) کانت این عدم قطعیت را ایده البته پدیدارهای بیرونی می خواند و نظریه آن را ایده آلیسم می نامد. به باور کانت، این ایده آلیسم تجربی است که ناچار است وجود اشیای بیرونی را استنتاج کند. لیکن نوع دیگری از ایده آلیسم وجود دارد، که براساس آن پدیدارهای بیرونی بی واسطه ادراک می شوند و استنتاج در این باره لزومی ندارد. بهتر است در این خصوص به عبارت خود کانت رجوع کنیم و به سخنان خود او گوش فرادهم و تقسیمات انجام شده او را بنگریم.

کانت می نویسد: «نخست لازم است یادآور شوم

که باید ضرورتاً دو گونه ایده آلیسم را از یکدیگر باز شناخت ایده آلیسم استعلایی و ایده آلیسم تجربی، اما منظور من از ایده آلیسم استعلایی همه پدیدارها، این نظریه است که براساس آن همه پدیدارها را کلاً به عنوان تصورهایی می نگریم نه همچون شیء فی نفسه، و زمان و مکان نیز فقط صورت های شهود حسی مایند ولی نه تعیین هایی که لئفسه داده شده باشند یا شرط های متعلق ها به عنوان شیء فی نفسه.» (۱۴) (۸۳۶۹)

کانت در این بخش به یک تمایز اصلی بین دو نوع ایده آلیسم اشاره می کند و آن این است، که برخلاف ایده آلیسم استعلایی، ایده آلیسم تجربی حاکی از این است که اشیاء به عنوان پدیدارهای بیرونی وجودی مستقل از حواس ما دارند. و از خود تأثراتی در حواس ما ایجاد می کنند و ما فقط با تصورات خود می توانیم بی واسطه و به طور مستقیم، ارتباط برقرار کنیم. آنچه نزد ما حاضر است، اشیاء و پدیدارها فی نفسه نیست، بلکه تصورات حاصله از آنهاست لذا همیشه خود پدیدارها از ما پوشیده و وجود آنها فقط به عنوان علت های صورت های ذهنی قابل استنتاج است و مکان و زمان نیز طبق نظریه

ایده آلیسم تجربی تعیین‌هایی هستند لکنسه داده شده، و شرط موضوعات و اعیان به عنوان اشیای فی نفسه اند. بر این اساس، وجود متعلقات حواس مشکوک، و حرکت از معلول داده شده به علت است، چون معلول می‌تواند از علل گوناگون حاصل شود. لذا وجود اشیای بیرونی احتمالی و در معرض شک قرار دارد.

علاوه بر این، کانت در مقابل ایده آلیسم استعلایی، رئالیسم استعلایی را قرار می‌دهد و می‌نویسد: «در برابر ایده آلیسم استعلایی «رئالیسم» (۱۵) قرار دارد که زمان و مکان را به عنوان اشیاء فی نفسه که مستقل از حساسیت ما داده شده باشند، می‌نگرد. بنابراین، رئالیست استعلایی همه پدیدارهای بیرونی را (اگر وجود آنها را بپذیریم) به عنوان شیء‌های فی نفسه تصور می‌کند، که مستقل از ما و از احساساتمان وجود دارند. یعنی چنان که گویی بر طبق مفهوم‌های محض فهم در بیرون از ما وجود داشته باشند، این همان رئالیسم استعلایی است که در حقیقت بعداً نقش ایده آلیسم

## □ آنچه موجب می‌شود که ایده آلیسم و فلسفه الهی و نظریه وحدت وجود در یک صف قرار گیرند، مخالفت آنان با ماتریالیسم و اعتقاد به نظریات متافیزیکی است که پایه و اساس باورهای دینی است.

می‌شوند- نه به این دلیل که گویی آن‌ها تصورهای خود را به موضوعاتی مربوط کنند که فی نفسه بیرونی باشند. بلکه بدین سبب که آن‌ها تصورهای دریافت‌های حسی را به مکان مربوط می‌سازند، که در آن همه چیز در بیرون از همدیگرند، حال آن که خود مکان در ماست. (A۳۷۰)

کانت علاوه بر این، دو نوع ایده آلیسم دیگر را مورد توجه قرار می‌دهد، ایده آلیسم جزئی و احتمالی، ایده آلیست جزئی کسی است که وجود ماده را اثبات نشدنی می‌داند و او چون در امکان ماده به طور کلی تناقضاتی می‌یابد، ایده آلیست خوانده می‌شود. ایده آلیست احتمالی (شکی) آنست که به بنیاد حکم کانت حمله ور می‌شود و اعتقاد کانت را به وجود ماده، که گمان می‌کند در حسیات اثبات شده است، نارسا می‌داند و انسان را ملزم می‌دارد که حتی در کوچکترین گام‌های تجربی چشمان خود را کاملاً باز نگه ندارد. (A۳۷۷)

### بی‌نوشت:

۱- این عنوان و شرح آن ترجمه و تلخیص با تصرف از صفحات ۱۱۰-۱۱۵ کتاب دائرةالمعارف فلسفی پل ادوارد برگرفته شده است.

۲- Naturalism

۳- دادبه، اصغر، کلیات فلسفه، ص ۱۰۴.

۴- Common-Sense realism

۵- Philosophical theism

۶- Pantheism

۷- Leibniz

۸- اپیکور، اجسام را مرکب از اتم‌ها

می‌دانست (ذرات مادی از قبل موجود) و از میان رفتن

اجسام، یعنی انحلال آنها به ذراتی که از آنها ترکیب

شده‌اند (تاریخ فلسفه کاپلستون، ترجمه جلال‌الدین

مجتبوی، ج ۱، ص ۴۶۴)

۹- immaterialism

۱۰- لالاند، آندره، فرهنگ علمی و انتقادی

فلسفه ترجمه، غلامرضا وثیق، ص ۷۵۹.

۱۱- مینار شناسایی و هستی، ترجمه علی‌مراد

داودی، انتشارات دهخدا، (۱۳۷۰)، ص ۲۵۱.

۱۲- کلیات فلسفه، اصغر دادبه، ص ۱۰۶.

۱۳- Kant critique p 344

۱۴- نشانه (A,B) به تقسیمات کتاب «نقد عقل

محض» مربوط است که توسط کمپ اسمیت انجام

شده است. او (A) را علامت ویرایش نخست و (B)

برای محتوای ویرایش دوم برگزید.

۱۵- transcendental realism

تجربی را بازی می‌کند، و پس از آنکه به خطا فرض کرده که اگر بنا باشد موضوعات حواس بیرونی باشند، باید فی نفسه نیز بدون حواس وجود داشته باشند. آنگاه از این دیدگاه همه تصورهای حواس ما را برای قطعی ساختن وجود موضوعات حواس نارسا می‌یابد. (A۳۶۹ و A۳۷۰)

از نظر کانت، ایده آلیست کسی نیست که منکر وجود موضوعات بیرونی حواس باشد، بلکه آن کسی است که فقط نمی‌پذیرد که وجود موضوعات بیرونی از راه دریافت حسی بی واسطه، شناخته شود، و آنوقت نتیجه می‌گیرد که ما از راه هیچ تجربه ممکن قادر نخواهیم شد که از وجود آنها کاملاً مطمئن شویم. (A۳۶۹)

کانت همچنین ایده آلیسم استعلایی را دوئالیسم خوانده است و معتقد به آنرا نیز دوئالیست می‌داند (A۳۷۰ ش). یعنی بر این باور است که می‌تواند وجود ماده را قبول کند بی آنکه از خودآگاهی خود بیرون رود و چیزی بیشتر از قطعیت تصورهای موجود در ذهن، و در نتیجه بی آن که چیزی بیشتر از (Cogito ergo sum) فکر می‌کنم پس هستم را فرض بگیرد. زیرا چون او این ماده و حتی امکان درونی آن را تنها به منزله پایدار معتبر می‌داند، که جدا از احساس ما هیچ است، بنابراین، ماده نزد او فقط نوعی است از تصورهای بیرونی نامیده